

دل آدمی

و

گرایشش به خیر و شر

اریش فروم

گیتی خوشدل

چاپ چهاردهم

نشر پیکان

تهران ، ۱۳۹۸

فہرست

پیشگفتار

صفحہ ۳

۱ آدمی گرگ یا گوسمد

صفحہ ۷

۲ صور گوناگون حشوت

صفحہ ۱۶

۳ عشق بہ مرگ و عشق بہ ریدگی

صفحہ ۳۳

۴ خودشیفتگی فردی و اجتماعی

صفحہ ۶۸

۵ علائق رناگوہ

صفحہ ۱۱۳

۶ آزادی، حس، اختیار

صفحہ ۱۴۰

آدمی: گرگ یا گوسفند

سیاری معتقدند که آدمی گوسفند است، و هستند کسانی که آدمی را گرگ می‌دانند هر دو دسته می‌تواند دلایل حونی برای موضع خویش ارائه دهد آنان که آدمی را گوسفند می‌پندارند، تنها بدین واقعیت استناد می‌کنند که اسان، حتی در مواردی که برایش ریا آور است، سهولت تحت تأثیر آنچه به او می‌گویند قرار می‌گیرد از رهبران خویش در حنگهایی که بحر تحریب چیزی برایش بار بیاورده است پیروی می‌کند، به هر چیز بی‌معنائی که با قدرت و حدت کافی به او عرضه شود - از تهدیدات شدید کشیشان و پادشاهان گرفته تا ندای برم و بحواگونه و به چندان نهفته‌ عواگران - ایمان می‌آورد ظاهراً بیشتر آدمیان کودکانی نیمه‌بیدار و تلقین‌پذیر و مشتاق تسلیم اراده‌ خویش به کسی هستند که با ربانی تهدیدآمیز یا شیرین آنان را تحت نفوذ خود درآورد در واقع، کسی که از اعتقادی چنان راسخ بهره‌مند است که در برابر یک جمع می‌ایستد بحای آنکه قاعده باشد استثناست، استثنائی است که غالباً معاصران

ندان می‌حدند و قربها بعد مورد تحسین قرار می‌گیرند

براساس همین فرص که آدمیان را گوسمند به حساب می‌آورد، مستدان و «نارپرسان بزرگ» نظام خویش را بپا ساخته‌اند، و بیش از آن، همین اعتقاد که آدمیان گوسمندند، و از نیرو به رهبرانی نیاز دارند که بحای آنها تصمیم بگیرند، اغلب این اعتقاد را در رهبران نه و خود آورده است که اگر آنان رهبرانی بوده‌اند که آنچه را اسان می‌طلبیده است به او داده‌اند - یعنی نار مسئولیت و آرادای را از دوش او برداشته‌اند - و طیفهٔ اخلاقی خویش را به انحام رسانده‌اند، حتی اگر این و طیفهٔ اخلاقی مصیبت‌بار باشد

اما اگر بیشتر آدمیان گوسمندند، پس چرا حیات آدمی این اندازه با حیات گوسمند متفاوت است؟ سرگذشت آدمی را با خون نوشته‌اند تاریخی است سرشار از خشونت که همواره شاهد استمداد از رور برای درهم شکستن ارادهٔ آدمی بوده است آیا طلعت پاشا تنهایی میلیونها ارمی را قتل عام کرد؟ آیا هیتلر تنهایی میلیونها یهودی را به کورهٔ آدم‌سوری فرستاد؟ آیا استالین تنهایی میلیونها مخالف سیاسی را از میان برداشت؟ این مردان تنها نبودند، هزاران نفر را در اختیار داشتند که برایشان می‌کشتند، شکحه می‌کردند، و این کار را به تنها ناشتیاق بلکه با لذت انحام می‌دادند آیا ما نامردمی اسان به اسان را در همه جا - در جنگهای بیرحمانه، در قتل و تحاور حسی، در استثمار طالمانهٔ ضعیف به دست قوی، و در این واقعیت که آلهای شکحه‌دیدگان و ریح‌کشیدگان با ایهمه گوش ناشوا و قلب سنگ مواحه گردیده‌اند - شاهد نیستیم؟ همهٔ این واقعیتها متفکرانی چون هابز^۸ را بدین نتیجه رسانده‌اند که آدمی گرگی است آدمیحوار (homo homini lupus)، و بسیاری از ما را امروزه به

این گمان رسانده‌اند که آدمی ذاتاً شریر و محرب است، قاتلی است که تنها با ترس از قاتلان بیرومندتر می‌توان او را از سرگرمی محبوش نارداشت

با اینحال استدلالهای هر دو گروه ما را سردرگم رها می‌سارند درست است که ما می‌توایم شخصاً قاتلان و سادیستهای عیان یا بالقوه‌ای به شقاوت استالین و هیتلر را شناسیم، اما اینها بیشتر استثناء هستند تا قاعده آیا ناید من و شما و بیشتر مردمان عادی را گرگی در لباس آدمی پداشت که اگر خود را از آن معیاتی که تاکنون ما را از رفتار حیوانی نارداشته است برهائیم، ذات واقعی مان رور خواهد کرد؟ این فرص هرچند سحتی قابل رد است اما کلاً بیر متقاعدکننده بیست در رندگی رورمره فرصتهای بشمارای برای بیرحمی و شقاوت پیش می‌آید که شخص می‌تواند بدون واهمه از تلافی تسلیم آن شود، اما بسیاری چنین نمی‌کنند، در واقع، عدهٔ بشمارای بهگام رویارویی با بیرحمی و سادیسم واکشی از اعتراض و انحرار از خود رور می‌دهند

پس، آیا توحیه دیگر یا بهتری برای این تناقص شگفت‌انگیر و خود دارد؟ آیا ناید این پاسخ ساده را که اقلیتی از گرگها در کسار اکثریتی از گوسمندها رندگی می‌کند حقیقت پداشت؟ گرگها حواهان کشتن اند و گوسمندها حواهان پیروی اریرو، گرگها گوسمندها را به کشتن و قتل و حمه کردن وامی‌دارند، و گوسمندها نیز، به سبب تلدد بلکه چون حواهان پیروی‌اند، این امر را احانت می‌کنند، و حتی آنگاه بیر قاتلان ناگیرند دربارهٔ اصالت کارشان، در مورد دفاع در برابر تهدید سست به آرادای، دربارهٔ انتقامحویی بحاطر کودکان سربیره حورده، رنان بی عصمت شده و حیثیت از دست داده، داستانهایی جعل کند تا اکثریت گوسمندها را وادارند که چون گرگ عمل کند این پاسخ اگرچه موجه به نظر می‌رسد،